

آیا مسیح از مرگ برخاست؟

خلاصه بحث:

دانشمندان بی‌ایمان^(۱) از میان نوشته‌های پولس چهار رساله غلاطیان، رومیان و اول و دوم قرنتیان را اصلی دانسته، تاریخ تالیف آنها را در طی سی سال بعد از مصلوب شدن مسیح تخمین زده‌اند. نویسندگان فقط با در نظر گرفتن رسالات فوق الذکر، ثابت می‌کنند که قیام مسیح بدون اینکه حقیقت داشته باشد، نمی‌توانست قبول شده در همه جا توسعه یابد و پایه کلیسا گردد.

طرح موضوع:

نویسندگان عهد جدید حقانیت مسیحیت را مشروط به وقوع معجزه بسیار مهمی دانسته‌اند که قیام مسیح است. بنابراین اگر این واقعه قابل اثبات نباشد، انتقاد درباره صحت معجزات دیگر کتاب مقدس، یا سعی در اثبات حقانیت آنها، کاملاً بی‌فایده و موجب اتلاف وقت خواهد بود. اگر عیسای مسیح از مرگ برنخاسته باشد، تمام معجزات دیگری که در عهد جدید مذکور است، برای اثبات اینکه مسیحیت مکاشفه الهی می‌باشد، سودی نخواهد داشت. ولی اگر او از

۱- منظور از بی‌ایمان در اینجا کسی است که به مسیح ایمان ندارد.

آیا مسیح از مرگ برخاست؟

مرگ برخاست، خود این موضوع به تنهایی دلیل کافی و شایسته‌ای برای اثبات مسیحیت و سایر معجزات خواهد بود.

پس چون این معجزه کلید صحت و سقم مسیحیت است، ما از بی‌ایمانان می‌طلبیم که برای درک این موضوع تحقیق کنند و ایمانداران را دعوت می‌کنیم که اگر برای اثبات موضوعات جزئی دلایل کافی وجود نداشت، اطمینان خود را از دست نداده، بلکه در این مسئله اصلی تعمق کنند.

من این کار را عیناً همانطوری که درباره تواریخ دنیوی عملی می‌شود، انجام خواهم داد. احتیاج ندارم که خواننده عزیز عهد جدید را بعنوان کتاب الهام یافته از خداوند قبول نماید. من انجیل را مانند تذکره‌های دیگر بکار خواهم برد.

درباره ارزش رسالات پولس رسول، ادعائی بیشتر از آنچه درباره رسالات سیسرو^(۱) می‌نمایند، نخواهم کرد. خواننده نیز به نوبه خود نباید ایراد کند که معجزه غیرممکن است، چه امکان یا عدم امکان آن مسئله‌ای است فلسفی که از موضوع بحث تاریخی خارج می‌باشد. خواننده باید امکان آن را قبول نماید تا بتوانیم موضوع را مطرح کنیم. در این مورد می‌توانیم فقط با دلایل تاریخی کار داشته باشیم، نه با فرضیه‌های فلسفی.

۱- Cicero از مورخین و ناطقین بنام روم.

مقصود من ثابت کردن این موضوع است که قیام مسیح حقیقی است که از لحاظ دلایل تاریخی مقام ارجمندی را دارا می‌باشد. برای این منظور فرض می‌کنم که هیچیک از خوانندگان این کتاب بعضی از حقایق را که به وسیله دانشمندان بی‌ایمان اروپا تصدیق شده است، انکار نخواهد کرد، زیرا ثابت کردن این حقایق موجب اتلاف وقت خواهد بود. بنابراین، فرض می‌کنم کسانی که برایشان اقامه دلیل می‌نمایم قول این چنین دانشمندان، از قبیل استراس^(۱)، رمان^(۲)، باور و عقاید مکتب تی‌بینگن^(۳) را انکار نخواهند کرد.

حقایقی که مورد قبول است:

- ۱- اینکه عیسی مسیح وجود داشته و جمعی را بدور خود جمع کرده است و آنها او را بعنوان مسیحی که همه یهودیان در انتظارش بودند، قبول نمودند و اینکه او به وسیله حکام رومی مصلوب گردید.
- ۲- اینکه سه انجیل اول به همان صورتی که اکنون در دست ما است، تقریباً قبل از پایان قرن اول میلادی منتشر شده است.
- ۳- اینکه چهار رساله مهم پولس رسول، یعنی رومیان، اول و دوم قرنتیان و غلاطیان بی‌شک به وسیله خود پولس نوشته شده و تاریخ تألیف آخرین آنها دیرتر از بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن

۱- Stras - ۲ Reman - ۳- مکتب متفکرین معروف آلمان.

مسیح نبوده است.

۴- اینکه قبل از پایان قرن اول، یعنی در عرض هفتاد سال بعد از مصلوب شدن مسیح، کلیساهای مسیحی در تمام شهرهای مهم امپراطوری روم تاسیس شده بود.

اگر یکی از خوانندگان از قبول یکی از این نکات خودداری کند، به نوشته‌های تمام منقدین جدید و عالیقدر اروپا استفاده کرده می‌گویم: «مطالبی را که بزرگان شما بعنوان حقایق تاریخی قبول کرده‌اند، جاهلانه انکار نمایند.»

کلیسای هزار و نهصد ساله:

اولین دلیل من این است که مطابق دلایل غیرقابل انکار تاریخی، کلیسا مدت بیش از نوزده قرن به صورت موسسه‌ای علنی وجود داشته و می‌توان آن را بدون اینکه وقفه‌ای در ادامه حیاتش پیدا شود به دوره‌ای که مسیحیان آن را تشکیل دادند متصل نمود. بنابراین، وجود آن حقیقتی است که باید دارای علنی باشد. پس چه دلیلی باعث ایجاد این موسسه بزرگ گردیده است؟

این امر متکی به حقیقت است:

گفته می‌شود و گفته شده که علت تجدید حیات کلیسا بعد از مرگ

بانیش، عقاید و تعلیمات مذهبی نبوده، بلکه علتش این اتفاق تاریخی است که عیسی مسیح از مرگ قیام نموده است.

اکنون به اهمیت این موضوع که کلیسای مسیح موسسه علنی و آشکاری بوده و هست توجه فرمائید. هر اجتماعی باید علنی برای تاسیس داشته باشد. انتظاراتی که مردم از مسیح داشتند، در اثر مصلوب شدن او به وسیله حکام دولت روم عملی نشد. ولی دیده می‌شود موسسه‌ای که او تشکیل داد، بعد از مرگش نیز ترقی می‌کرد. وجود کنونی کلیسا این موضوع را ثابت می‌کند. کلیسای مسیح در تمام اسنادش تاکید می‌کند که علت تجدید حیاتش بعد از مرگ مسیح، تعیین رهبر جدیدی بوسیله پیروان او نبوده، بلکه فقط این است که آنها ایمان آوردند که مسیح از مرگ برخاسته است. این موضوع علت تجدید حیات کلیسا بوده است.

یگانه علت منطقی:

اگر توجه بیشتری کنیم، خواهیم دانست که اگر عیسی مسیح از مرگ برخاسته باشد، همین مطلب دلیلی منطقی برای ایجاد این موسسه بزرگ است. اگر این حقیقت انکار شود، کسانی که منکر می‌باشند؛ مجبورند دلیل دیگری برای علت ایجاد کلیسا اقامه کنند. ما تاکید می‌کنیم که علت و تئوری دیگری در این باب وجود ندارد.

اجازه فرمائید اهمیت ایجاد یک موسسه تاریخی بزرگ و ادامه حیات آن را تا بحال تشریح و مجسم کنیم و اجازه بدهید مذهب اسلام را برای مثال در نظر آوریم. مسجد اسلامی از قرن هفتم میلادی به صورت یک موسسه علنی وجود داشته است. بطوری که ثابت شده علت ایجاد آن وعظ محمد در مکه و پیروی اهالی مدینه از او بعنوان رسول خدا و پادشاه بوده است. این دلایل که به وسیله پیروان او اقامه شده، برای ایجاد این موسسه کاملاً مکنفی است و ادامه وجود مسجد اسلامی از قرن هفتم میلادی تا بحال، همانطوری که از طرف مورخین اسلامی تذکر داده شده، مدیون وجود محمد و وقایعی بوده است که پیروانش به حقیقی بودن آنها ایمان دارند.

فرضیه بی‌ایمانان:

ولی بی‌ایمانان درباره تاریخ مسیحیت دلیل بسیار مجملی را قبول نموده‌اند. درباره تجدید حیات کلیسا، بجای قبول دلایلی که کلیسا آنها را صحیح می‌داند، می‌گویند که سه انجیل اول شامل قصص و افسانه‌های زیادی متکی بر چند واقعه کوچک تاریخی بود، که به تدریج در بین سالهای ۳۰-۱۰۰ میلادی تکمیل شده است. در تاریخ اخیرالذکر، یا کمی بعد از آن، سه نفر ناشناس از بین این افسانه‌ها مستثنیاتی ترتیب داده و همانطوری که آنها را امروز در انجیل

سیناپتیک^(۱) می‌بینیم، منتشر کردند. اینها به تدریج افسانه‌های گذشته را منسوخ کرده و به مرور زمان بعنوان دلایل و اسناد صحیح راجع به اعمال و تعلیمات عیسی از طرف کلیسا پذیرفته شدند. انجیل چهارم (انجیل یوحنا) را ساختگی دانسته، عقیده دارند که برای اولین بار در حدود سال ۱۳۰ میلادی بوجود آمد. لازم به تذکر نیست که تمام معجزاتی را که در انجیل ذکر شده خالی از حقیقت و زائیده تصورات ایمانداران ساده‌لوح می‌دانند.

جواب من که بسیار ساده و واضح می‌باشد، این است که در انجیل روایت معجزآسانی وجود دارد که مبدأ آن نمی‌تواند تصور باشد و این معجزه قیام عیسی مسیح است که خواه حقیقت داشته یا مبتنی بر تصور پیروان مسیح یا مطلب جعلی بوده باشد، از طرف کلیسا در عرض مدت بسیار کمی بعد از مرگ مسیح بعنوان واقعه حقیقی قبول شده است. همین ایمان به منزله پایه‌ای بوده که کلیسای مسیح بر آن بنا شده و سبب تجدید حیاتش گردیده است.

مسئله واقعی:

اکنون از خواننده عزیز تمنا دارم توجه فرمایید که اگر این واقعه

۱ - Synoptic به سه انجیل متی و مرقس و لوقا گفته می‌شود، زیرا بهم شبیه بوده و از یک نقطه نظر نگاشته شده‌اند.

جعلی نبوده بلکه حقیقتی تاریخی باشد، تمام دلایلی که از طرف بی‌ایمانان بعنوان علت اصلی وجود مسیحیت اقامه می‌شود، باطل گردیده و دلیلی که از طرف کلیسا قبول شده، تنها دلیلی خواهد بود که با تحقیقات منطقی می‌توان به آن رسید و این دلیل این است که عیسی مسیح از مرگ برخاسته است.

زندگی و مرگ عیسی مورد قبول است:

چون دانشمندان بی‌ایمان معروف اروپا قبول دارند که یک نفر یهودی عالی مقام به نام عیسی وجود داشته و عده‌ای را که او را چون مسیح موعود قبول نموده‌اند، به دور خود جمع کرده است، وقت خود را برای اثبات این موضوعات که اشخاص مطلع آن را قبول دارند، تلف نخواهم کرد.

مسیح دیگری ظاهر نشد:

واضح است که اعدام علنی مسیح می‌باید امید پیروانش را درباره انجام انتظاراتی که از او داشتند، مبدل به یأس کرده باشد. در چنین حالتی اجتماعی که او سعی در تشکیل آن داشت تجزیه می‌گردید، مگر اینکه رهبر جدیدی که لیاقت جانشینی او را می‌داشت، پیدا می‌شد. ولی چون وجود این موسسه (کلیسا) در زمان حاضر دلیل

معدوم نگردیدن آن می‌باشد، مسلم است که می‌باید حیات جدیدی را به دلیلی شروع کرده باشد. باید اتفاقی افتاده باشد که نه تنها از تجزیه کلیسا جلوگیری کند، بلکه حیات جدیدی به آن بدهد. بی‌شک این امر به علت ظهور پیشوای جدیدی نبوده، بلکه به این دلیل است که موسس اولی کار خود را دوباره شروع نموده است. تاریخ به ما می‌گوید که این محرک جدید به وسیله ایمان به اینکه او از مرگ برخاسته برای کلیسا ایجاد شده است. خواه این عقیده متکی به حقیقت بوده و خواه در نتیجه توهم بوجود آمده باشد، چیزی که واضح می‌باشد این است که ایجاد این عقیده چندان زمانی طول نکشیده، زیرا در غیر این صورت در مدتی که این عقیده شایع می‌شد، موسسه اصلی که به وسیله عیسی تاسیس شده بود، در اثر نداشتن حافظی از بین می‌رفت.

قیام خیلی زود قبول شد:

بعد از توضیحات فوق، توجه شما را به این موضوع جلب می‌کنم که ما بهترین دلایل غیرقابل انکار تاریخی را در دست داریم که ثابت می‌کند تجدید حیات کلیسا در اثر وجود این عقیده بود که موسس آن بعد از مصلوب شدن دوباره از مرگ برخاسته است. اثبات این موضوع را باید از چهار رساله پولس رسول که تمام دانشمندان

بی‌ایمان اروپا آنها را اصلی می‌دانند، استنتاج کرد. چون این رسالات دلایل تاریخی مهمی هستند، باید به اهمیت آنها توجه کنیم.

رسالات معاصر:

ایرادی که اغلب از طرف بی‌ایمانان وارد می‌شود، این است که ما دلیل تاریخی که معاصر میسح باشد، در دست نداریم. می‌گویند نمی‌توان ثابت کرد که سه انجیل اول قبل از پنجاه یا شصت سال از وقایعی که در آن مذکور است، نوشته شده و انجیل چهارم جعلی است. جوابم این است که حتی اگر برای امکان ادامه بحث این بیان را که خالی از حقیقت است صحیح بدانیم، ما دارای رسالاتی هستیم که به وسیله شخصی که معاصر مسیح و بزرگترین عامل ایجاد کلیسای مسیح بوده، نوشته شده است. این نوع نوشته‌هایی که معاصر وقایع تاریخی باشند، در نظر مورخین دارای ارزش بسیار زیادی هستند. در این موضوع مثال دیگری که وجود دارد نوشته‌های ناطق و سیاستمدار بزرگ روم سیسرو است، که بعد از مرگش، صد سال قبل از اینکه پولس رسالات خود را بنویسد، جمع‌آوری و منتشر شد. این رسالات اکنون هم وجود دارند و اغراق نیست اگر بگوئیم اینها مهمترین اسناد تاریخی می‌باشند که تاریخ روم را در سالهای ۱۰۰-۵۰ قبل از میلاد بر ما روشن می‌سازند. این رسالات شامل

اشاراتی دربارهٔ حوادث جاری است که این سیاستمدار بزرگ در آن شرکت داشته و به ما امکان می‌دهد که علل سری حوادث روز را یافته اشخاصی را که منشاء این وقایع بوده‌اند، بشناسیم؛ بطوری که اگر فقط تواریخ معمول آن دوره را در دست می‌داشتیم، کشف چنین موضوعاتی غیرممکن بود. البته صحیح است که از ترکیب آنها نمی‌توانیم تاریخ کاملاً جامعی داشته باشیم. اشاراتی که به حوادث روز می‌شود، بیشتر اتفاقی است ولی وقتی حقایق کلی را از تواریخ معمول بدست آوردیم، نه تنها دلیل بزرگی برای صحت آنهاست، بلکه به ما امکان می‌دهد که وقایع را صحیحاً کشف کنیم، بطوری که اگر فقط تواریخ معمول را در دست می‌داشتیم، نمی‌توانستیم این کار را انجام دهیم. حقیقتاً رسالات سیسرو از مهمترین اسناد تاریخی است که از دنیای قدیم برای ما به یادگار مانده.

تمام رسالاتی که معاصر حوادث تاریخی تدوین گردیده، دارای چنین ارزشی می‌باشند. مورخین جدید همیشه از آنها بعنوان بهترین وسیله برای شناسائی تاریخ قدیم استفاده می‌کنند. اینها برای تشخیص حقیقت از کذب، از تواریخ معتبر، حتی در صورتی که نویسندگان این تواریخ معاصر وقایع باشند، پر ارزش‌ترند. اشاراتی که در این رسالات دیده می‌شود، محرک‌ها و حقایقی را که از نظر جهانیان مخفی مانده، به ما آشکار می‌سازد. مخصوصاً در مورد

مکاتبات محرمانه بین دوستان این حقیقت صدق می‌کند.

چهار رساله پولس:

موضوعی که دارای اهمیت زیادی است، این است که حتی منقدین بی‌ایمان اروپا اقرار می‌کنند که ما چهار رساله، نظیر رسالاتی که فوقاً ذکر شد، در دست داریم که ما را به روزهای اولیه مسیحیت هدایت می‌کنند دیرترین تاریخی که می‌توان به آنها نسبت داد، بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن مسیح است. این رسالات ما را با افکار فعال‌ترین مبشر کلیسای نو ظهور و کسانی که رسالات به آنها نوشته شده، مستقیماً مربوط می‌سازد از مشخصات این رسالات که در نوشته‌های نظیر آن کمتر دیده می‌شود، این است که تصویر جاننداری از نویسندگان آن و اعمال و عقاید و ایمان وی، در برابر چشمان ما مجسم می‌سازند. به وسیله این رسالات، می‌توانیم رابطه مستقیمی با نویسندگان آنها مستقر ساخته، حتی او را در مقابل خود حاضر پنداریم. اینها او را همانطوری که زندگی و فکر و حرکت کرد، مجسم ساخته و نشان می‌دهند که نویسندگان آنها مردی بوده که در صداقت او تردیدی جایز نیست. پس این موضوع خالی از اهمیت نیست که رسالات فوق‌الذکر، که بعنوان رسالات اصلی قبول شده، مهمترین رسالاتی هستند که به پولس رسول نسبت داده شده‌اند.

من بحث خود را در این چهار رساله متمرکز می‌سازم. در عین حال نباید فراموش کرد که عده زیادی از منقدین بی‌ایمان، اصلی بودن چهار رساله دیگر را هم قبول دارند، ولی چهار رساله فوق‌الذکر برای مقصود من کاملاً کافی است و من هیچ قسمت از دلایل خود را متکی به آنها نمی‌کنم که مورد تردید واقع شده‌اند، نخواهم کرد.

خاطرات نو:

بعد از اشاره به ارزش رسالات معاصر وقایع تاریخی، می‌خواهم توجه خواننده را به این چهار رساله معطوف دارم که در زمانی نوشته شده‌اند که منقدین معروف هم تصدیق می‌کنند خاطرات انسان نو و قابل اعتبار است، دلیلی در دست نیست که همانطوری که بی‌ایمانان درباره‌ی اناجیل فائل به سپری شدن مدت طولانی شده و می‌گویند در این مدت جعلیاتی در عقاید مسیحیان بوجود آمده، درباره این رسالات نیز تاریخی دیرتر از ۲۸، ۲۹ سال بعد از وقایعی که در آنها ذکر شده، فائل شویم. این رسالات نه تنها به وسیله مبشری که جدیت او از بیست سال قبل معروف بود نوشته شده، بلکه می‌توان گفت نویسندگان آنها از پانزده سال قبل نیز خاطرات تازه‌ای داشته است. هرچند ادعای مسیح را قبل از مصلوب شدن ندیده، ولی با عده زیادی که او را دیده و تعلیم‌های وی را شنیده بودند، صحبت کرده

بود. در این رسالات گزارشی از آن دوره در دست داریم که با قواعد دقیقی که دانشمندان تاریخ برای اثبات حقایق تاریخی لازم می‌دانند، مطابق است.

اجازه بفرمائید با تجربیات خود ارزش خاطرات تاریخی را که فقط بیست و هشت سال از عمرشان گذشته است، بررسی کنیم. این مدت مساوی فاصله‌ای است که ما را از تاجگذاری رضا شاه جدا می‌کند. خاطرات ما درباره این واقعه بقدری جاندار است که ورود افسانه در آن غیرممکن می‌باشد. اینگونه قصص فقط در اثر مرور زمان بوجود می‌آیند. یعنی وقتی که تازگی خود را ازدست داده و نسلی که شاهد آن بوده ازبین رفته باشد.

اکنون خواننده عزیز باید توجه نماید که وقتی پولس این رسالات را می‌نوشت، از زمان مصلوب شدن مسیح حتی کمتر از دوره‌ای که در مثال فوق ذکر شده، فاصله داشته است. اگر به این مدت سه سال اضافه کنیم، این زمان شامل سه سال خدمت مسیح خداوند نیز خواهد بود.

تاریخ ایمان آوردن پولس:

دیرترین تاریخی که برای ایمان آوردن پولس می‌توان تصور کرد، چهل میلادی یا ده سال بعد از مصلوب شدن مسیح است. ولی این

تاریخ هم خیلی دیر است و احتمالات فریب به بقین آن را ۵-۶ سال کمتر می‌نماید. بنابراین، پولس حواری بهترین وسیله را برای مطلع شدن از عقاید مسیحیان اولیه در دست داشت و نه تنها می‌باید اطلاعات صحیحی درباره منابع تجدید حیات کلیسا داشته باشد، بلکه از این نکته هم نمی‌توانست غافل باشد که پیروان اولیه، اعمال فوق انسانی به مسیح خداوند نسبت می‌دادند. قضیه به همین جا خاتمه نمی‌یابد. چون چند سال قبل از ایمان آوردن، پولس از مخالفین سرسخت کلیسا بود. این حقیقت را خود او در نوشته‌هایش بیان می‌کند. بدیهی است که در این زمان می‌باید تحقیقاتی درباره عقاید و مبنای این موسسه، مخصوصاً ادعای قیام موسس آن، بعمل آورده باشد. پس در این دوره که او مخالف جدی کلیسا محسوب می‌شد، لازم بود شدیدترین کوشش خود را برای اثبات بطلان عقاید مسیحیان بکار برده باشد.

این رسالات چه ثابت می‌کنند؟

بعد از ذکر ارزش رسالات پولس بعنوان دلیل تاریخی، اکنون به حقایق عمده‌ای که بطور واضح از آنها استنباط می‌شود و به اهمیت این دلایل درباره اثبات حقیقت قیام مسیح، اشاره می‌کنم:

۱- این رسالات ثابت می‌کنند که نه تنها در نظر پولس رسول قیام

مسیح حقیقت تاریخی بود، بلکه او آن را پایه حیات جدید کلیسا می‌دانست. همان چیزی که باعث می‌شود ما حرف او را درباره قوه معجزه‌آسای خودش قبول کنیم، بنحو شدیدی ما را وادار به تصدیق عقیده او درباره قیام مسیح می‌سازد. این اشارات بسیار زیاد می‌باشند، ولی احتراز از طول کلام فقط به یکی از آنها اشاره می‌شود. در باب پانزدهم رساله اول به قرتیان، تاکید می‌کند که اگر عیسی مسیح از مرگ برنخاسته، مسیحیت باطل است.

۲- لحن اشاره او به حادثه قیام مسیح نشان می‌دهد که نه تنها خودش به آن ایمان داشته، بلکه کسانی هم که نامه را به آنان می‌نویسد، با این واقعه مانند خود او کاملاً ایمان دارند. صریحاً به این حقیقت اشاره کرده، آنرا بمنزله پایه و اساس ایمان خود و کسانی که نامه را به آنها می‌نویسد، می‌داند. او حتم دارد که آنها نوشته‌های او را بدون کوچکترین تردیدی قبول خواهند کرد. باید دانست که برای اثبات صحت وقایع، چیزی مهمتر از این نوع اشارات اتفاقی وجود ندارد. این اشارات ثابت می‌کنند که نویسنده و مخاطبین کاملاً از آن آگاه بوده و به آن ایمان داشته‌اند. حال از خواننده عزیز خواهش دارم دقت فرماید که چطور این وقایع در نامه‌های عادی ما منعکس می‌گردد. وقتی که می‌دانیم طرف ما از واقعه‌ای کاملاً مطلع است، بدون اینکه آن را تشریح کنیم، فقط اشاره‌ای به آن می‌نمائیم و

مطمئنیم که آنچه برای ما روشن است، برای او هم واضح می‌باشد. شیوه پولس رسول هم در این رسالات، هنگام اشاره به قیام مسیح، همین است. فقط استثنائی که می‌توان قائل شد، باب پانزدهم رساله اول به قرتیان و باب اول و دوم غلاطیان است که آنها هم به جهت مقاصد تاریخی و مباحثه ذکر شده‌اند.

۳- توجه فرمائید، کیفیات دیگری وجود دارد که به این اشارات مربوط بوده و به این دلایل ارزش زیادتری از سایر تواریخ می‌بخشد. در این دو کلیسا دسته بندی به شدت حکمفرما بود. در کلیسای قرتس دسته‌های متعددی وجود داشت که کم و بیش با پولس مخالف بودند. او سه تای آنها را ذکر می‌کند، یکی دسته اهلس و دیگری دسته پطرس رسول بود و دسته سوم ادعا می‌کرد که بطور مخصوصی مسیح را پیروی می‌نماید. علاوه بر اینها، به دسته دیگری هم اشاره می‌کند که از طرفداران خود او بود. یکی از این دسته‌ها متمایل به انکار مقام رسالت پولس شد، استدلال می‌کرد که پولس جزو شاگردانی که با مسیح زندگی کرده‌اند، نبوده است.

در یک چنین وضعی که در این کلیسا وجود داشت، واضح است که اگر دسته مخالف پولس نسبت به قیام مسیح عقاید دیگری می‌داشت، تمام دلایل پولس در این باره بی‌معنی می‌شد. پولس می‌پرسد: «آیا خداوند ما عیسی مسیح را ندیده‌ام؟» من نمی‌خواهم

بگویم این جمله خود ثابت می‌کند که او مسیح را دیده، بلکه از این جهت آن را دلیل قیام مسیح می‌دانم که اگر مخالفین او عقیده به قیام مسیح نمی‌داشتند، این دلیل پولس که برای اثبات رسالت خود آورده است، بی‌ارزش می‌شد، زیرا مسیح قیام نکرده بود. این اشاره همچنین ثابت می‌کند که دسته پطرس و مسیح، که ادعای پیروی از اصول مسیحیت اولیه را می‌کردند، این عقیده را داشته‌اند که رسولان اصلی خداوند زنده شده خود را دیده بودند. پس مسلم است که در همان موقعی که موضوع قیام به میان آمد، پولس رسول و بزرگترین مخالفین او درباره حقیقت آن موافق بوده‌اند.

۴- دلیلی که پولس رسول در رساله بغلاطیان می‌آورد، بسیار قطعی‌تر است. در این کلیسا دسته‌ای قوی وجود داشته که نه تنها منکر مقام رسالت پولس بود، بلکه از عقاید دور شده، چنان که پولس اشاره می‌کند، انجیلی دیگر را اطاعت می‌کردند. این دسته به قدری قوی شده بود که عده زیادی از طرفداران پولس را عقب زده بود. کسی نمی‌تواند این رساله را بخواند و درک نکند که این اوضاع پولس را بی‌اندازه متاثر کرده بود. این رساله با عمیق‌ترین احساسات مملو از اندوه نوشته شده، ولی با وجود اختلاف زیادی که بین او و مخالفینش وجود دارد، این اطمینان در او مشهود است که هر دو قیام مسیح را پایه مسیحیت خود می‌دانند. به سخنان او در اول رساله گوش گیرید:

«از طرف پولس رسول که رسالت خود را نه از جانب انسان و نه بوسیله کسی بدست آورد، بلکه از طرف عیسی مسیح و خدای پدر که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید رسول شده است. تمام برادرانی که با من هستند به کلیساهای غلاطیه درود می‌فرستند. خدا، پدر ما و عیسی مسیح، خداوند ما فیض و آرامش به شما عطا فرمایند. همان عیسی که جان خود را برای گناهان ما داد تا طبق اراده پدر ما خدا، ما را از این زمانه شریر برهاند. خدا را تا به ابد جلال باد آمین. من از این تعجب می‌کنم که شما به این زودی از آن کسی که شما را به فیض مسیح دعوت کرده است روی گردان شده‌اید و اکنون از انجیل دیگری پیروی می‌کنید! (در صورتیکه انجیل دیگری وجود ندارد)، اما عده‌ای هستند که می‌خواهند شما را مضطرب سازند و انجیل مسیح را تحریف نمایند. حتی اگر ما یا فرشته‌ای از آسمان انجیلی غیر از آنچه ما اعلام کردیم بیاورد، ب او لعنت باد!» (غلاطیان ۱: ۱-۸)

اگر عقیده پولس و مخالفینش درباره قیام مسیح مطابقت کامل نداشت، هرگز نمی‌توانست اینگونه کلامی را که در این قسمت و سایر قسمت‌های رساله وجود دارد، بنویسد.

۵- ولی دلیلی که در این رساله وجود دارد، از عقاید کلیسای غلاطیه در آن زمان هم قدم فراتر می‌گذارد. این رساله شامل شهادت‌هایی درباره دو کلیسای دیگر می‌باشد یکی کلیسای انتاکیه که

پایتخت امتهای خاورمیانه و دیگری اورشلیم که مرکز مسیحیان یهودی نژاد بود. این رساله ما را به زمانی که فاصله مختصری با مصلوب شدن مسیح داشت رهنمائی می‌کند. مخالفین پولس مسیحیانی بودند که پیرو تشریفات یهود بوده از پطرس و یعقوب حواری متابعت می‌کردند. پولس در باب دوم همین رساله اظهار می‌دارد که تعلیماتش با عقاید این دو رهبر بزرگ کلیساهای یهود مطابقت کامل دارد. بنابراین، نتیجه‌ای که بدست می‌آید این است که چون عقیده آنها با عقیده پولس درباره صحت قیام مسیح یکی بوده، پس این دو رسول می‌بایست خداوند زنده شده خود را دیده و تمام کلیساهای یهودی با آنها در این مورد موافق باشند. همین باب ثابت می‌کند که تمام اعضای کلیسای انطاکیه، هنگامی که پولس و پطرس با هم آنها را ملاقات کردند، همین عقیده را داشته‌اند و همچنین شهادت پطرس را درباره حقیقت قیام مسیح خاطرنشان می‌سازد. این موضوع ثابت می‌کند که عقیده به قیام مسیح در اثر مرور زمان حاصل نشده، بلکه عقیده کلیسای نوظهور به فاصله خیلی کمی از مصلوب شدن همین بوده است.

۶- اکنون اجازه بفرمائید دلایلی را که در رساله به رومیان وجود دارد، مورد دقت قرار دهیم. ممکن است ایراد شود که چون کلیساهای قرنتس و غلاطیه بوسیله خود پولس تأسیس شده بود، بنابراین حتی

مخالفین او از عقیده وی در این مورد پیروی کرده‌اند. ولی در هر حال کلیسای روم نه بوسیله او تأسیس شده و نه آن را دیده بود. چندین سال قبل از اینکه پولس رساله خود را به آنها بنویسد، این کلیسا وجود داشته و به قدری مهم و بزرگ بوده که پولس می‌دانست وقتی می‌گوید: «ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته»، اشتباه نکرده است. این کلیسا دارای عده‌ای یهودی بود و از مسافرین زیادی که به روم می‌رفتند می‌توان فهمید که اعضای آن نماینده تمام عقاید مختلف مسیحی بودند. با وجود این، کلیسا را با این اطمینان مخاطب می‌سازد که اعضای آن همان عقیده خودش را درباره قیام مسیح داشته‌اند. در مقدمه چنین می‌نویسد: «و برحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان.» (رومیان ۱ : ۴) و همین حقیقت در تمام رساله مشهود است.

بدین طریق، ما کاملاً ثابت کردیم در دوره‌ای که از بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن تجاوز نمی‌کند، سه کلیسای بزرگ که فرستگها از هم دور بودند، درباره این که مسیح از مرگ برخاسته و اینکه این حقیقت اساس جامعه مسیحی می‌باشد، متفق‌الایمان بوده‌اند. حال از خواننده عزیز سوال می‌کنم که آیا چه مدتی لازم است تا این عقیده در کلیساهائی که اینقدر از یکدیگر دور بوده‌اند، ایجاد شود. بنابراین، اظهار اینکه این داستانهای معجز نمای انجیل به

تدریج در قرن اول میلادی بوجود آمده و جای تاریخ واقعی کلیسا را گرفته، بی‌فایده است زیرا دلایل ما با کمال سادگی ثابت کردند که بزرگترین این معجزات در مدتی کمتر از بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن مورد قبول تمام کلیساها بوده است.

۷- بعلاوه، این عقیده در آن موقع تازه بوجود نیامده بود. طرز اشاره ثابت می‌کند که باید در جزو عقاید اولیه مسیحیان معاصری باشد که پولس رساله را به آنها می‌نویسد. بسیاری از آنها، همانطوری که دیدیم، یهودیان مسیحی بودند که خیلی زود ایمان آورده، یا از کسانی که معاصر مسیح بودند، تعلیم گرفتند. رساله بغلاطیان شامل شهادت پطرس و یعقوب درباره قیام مسیح می‌باشد. همچنین در رساله به رومیان به صراحت به اشخاصی که قبل از پولس به مسیح ایمان آوردند برمی‌خوریم. این موضوع در کمال وضوح به این طریق ذکر شده: «اندرو نیکوس و یونیا، خویشان مرا که با من اسیر می‌بودند، سلام نمایند که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند.» معذالک تمام این اشخاص درباره قیام مسیح متفق بودند. پولس از زمانی که ایمان آورد، یعنی پیش از ده سال بعد از مصلوب شدن مسیح، به قیام مسیح معتقد شد. اندرو نیکوس و یونیا حتی زودتر از او به این حقیقت ایمان آوردند. پطرس و یعقوب و یوحنا از اول به آن ایمان آوردند، زیرا پولس به ما می‌گوید

انجیلی را که به امتهای وعظ می‌کرد به آنها اطلاع داده است و آنان همگی آن را تصدیق کرده‌اند. بعلاوه، در باب پانزدهم رساله اول به قرتیان خبر می‌دهد که هم پطرس و هم یعقوب مسیح را بعد از مصلوب شدن زنده دیده‌اند. توجه خواننده عزیز باید به این نکته جلب شود که طبق مندرجات رساله بغلاطیان، پولس سه سال بعد از ایمان آوردن، مدت پانزده روز با پطرس بسر برده و در این هنگام با یعقوب نیز ملاقات کرده است. چون نمی‌توان قبول کرد که آنها این حقیقت مهم و اساسی را برای یکدیگر حکایت نکرده باشند، اشتباه نیست اگر بگوئیم از اینجا ثابت می‌شود که این دو رسول خداوند زنده خود را دیده بودند. پس نتیجه می‌شود که ایمان آنها به قیام مسیح فوراً پایه اصلی کلیسا بعد از مصلوب شدن گردیده است.

۸- در باب پانزدهم رساله اول به قرتیان، پولس رسول شرح روشنی درباره اشخاصی که عیسی مسیح را بعد از زنده شدن دیده بودند، می‌دهد. او می‌گوید که یکدفعه مسیح به وسیله پیش از پانصد نفر دیده شده که پیش از نصف آنها در موقع نوشتن رساله زنده بودند. اکنون توجه فرمائید که اگر این بیانات صحیح نبود برگه بزرگی بدست مخالفین می‌داد و آنها می‌توانستند همه جا با تکذیب این موضوع استدلال او را باطل سازند.

کوشش بی‌ایمانان برای فرار از ارزش و اعتبار این حقیقت، با

ادعای به اینکه پولس به استفسار از صحت این وقایع توجهی نداشته، کاملاً بی‌مورد است. زیرا فراموش کرده‌اند که این مطالب در مقابل کسانی اظهار شده که خیلی مشتاق بودند در صورتی که بتوانند کذب بیانات او را نشان دهند. ولی اگر این پانصد نفر حقیقتاً ایمان داشتند که مسیح زنده را بعد از مصلوب شدن دیده بودند، چه دلیلی برای این موضوع می‌توان یافت، به جز اینکه اقرار کنیم قیام مسیح حقیقت داشته است؟

۹- بعلاوه در کلیسای فرنتس اعضائی وجود داشتند که بعید بود قیام مسیح را با وهم و خیال قبول کنند. عده‌ای هم اقرار می‌کردند که قیامت مردگان اگر غیرممکن نباشد چیز نامطلوبی است و عقیده داشتند که شاید مقصود از قیامت مردگان تغییرات عظیم روحانی می‌باشد. ولی با وجود چنین عقیده‌ای درباره قیامت مردگان، قیام مسیح را کاملاً جسمانی می‌دانستند (اول قرن‌تین ۱۵، ۱۴-۱۷). پولس رسول آنها را با این استدلال که من هم توجه خواننده را به آن جلب می‌کنم مجاب می‌سازد: چگونه منکر قیامت جسمانی می‌شوید، در صورتی که اقرار دارید که مسیح جسماً از مردگان قیام کرد؟ اگر قیام مسیح از مردگان بایه ایمان کلیسا نبود، ممکن می‌شد که استدلال او را با انکار قیام جسمانی مسیح باطل سازند.

نکاتی که ثابت شده:

بنابراین، من با دلایل غیرقابل تردید تاریخی ثابت کرده‌ام که در انجیل اقلأ یک معجزه وجود دارد که نه افسانه، نه حکایت و نه عقیده‌ای است که در اثر وهم و خیال به تدریج در اواخر قرن اول بوجود آمده، بلکه از طرف تمام ایمان‌دارانی که بعد از مصلوب شدن در کلیسا وجود داشته‌اند قبول شده بود و پایه حیات جدید کلیسا را تشکیل می‌داد. باید تذکر داده شود که از ذکر شهادت‌ات اناجیل خودداری کرده‌ام، زیرا بی‌ایمانان تاریخ نوشته شدن آنها را تقریباً دبر می‌دانند. بنابراین فقط اسنادی را مورد استفاده قرار داده‌ام که در اصلی بودن آنها تردیدی ندارند. پس مطلبی که باقی می‌ماند و باید درباره آن تحقیق نمایم این است که: آیا عقیده به قیام نتیجه توهمات پیروان اولیه عیسی است؟ زیرا این یگانه ایرادی است که درباره حقیقت تاریخی این واقعه می‌توان وارد کرد. ولی قبل از اینکار اجازه بفرمائید نکاتی را که با دلایل بسیار قوی تاریخی ثابت شده به نظر خواننده بیاورم:

۱- اینکه در مدت کمتر از بیست و هشت سال بعد از مصلوب شدن، تمام کلیسای مسیح و همه فرقه‌های آن ایمان داشتند که یگانه علت وجود کلیسا این حقیقت بوده که عیسی مسیح از مرگ برخاست.

۲- اینکه در آن دوره بیشتر از دویست و پنجاه نفر زنده موجود بودند که ایمان داشتند مسیح را بعد از مصلوب شدن زنده دیده‌اند.

۳- اینکه قیام مسیح هم مورد قبول پولس و هم مخالفین جدی او بود.

۴- اینکه در عرض شش یا هفت سال بعد از مصلوب شدن، تمام مسیحیان قیام او را بدون هیچگونه تردیدی به منزله علت اصلی وجود کلیسا می‌دانستند.

۵- اینکه اقلاً سه نفر از رسولان اصلی اظهار داشته‌اند که عیسی مسیح زنده شده را دیده‌اند.

۶- اینکه در عرض چند ماه بعد از مصلوب شدن مسیح، کلیسا می‌باید بر پایه این ایمان که او از مرگ برخاسته است بنا شده باشد. علت اینکه می‌گویم چند ماه، این است که اگر از این مدت طولانی‌تر می‌شد، کلیسا در قبر بانیش مدفون می‌گردید.

سه راه حل:

حال که این دلایل را ذکر کردیم، چیزی که باقی می‌ماند این است که ببینیم آیا فرض دیگری غیر از اینکه قیام را واقعی بدانیم، وجود دارد یا نه. خواننده عزیز باید توجه فرماید که در مقابل ما فقط سه راه حل وجود دارد:

۱- یا عیسی مسیح حقیقتاً از مردگان برخاست.

۲- یا عقیده به قیام مسیح نتیجه مشورت‌ها و تباری‌های حيله‌آمیز بوده است.

۳- یا پیروان اولیه عیسی قربانی توهّمات ذهنی خود بوده‌اند.

شق دیگری غیر از این سه راه وجود ندارد. تحقیق در مورد قسمت دوم بی‌مورد است، زیرا از طرف دانشمندان بی‌ایمان عالیقدر جدید رد شده است.

توهم ذهنی؛ دو فرضیه:

اگر صفت توهم را به شاگردان مسیح نسبت دهیم، برای بیان علت وجود عقیده به قیام مسیح دو فرضیه ممکن است پیشنهاد شود:

اول اینکه: آنها بقدری متعصب و ساده‌لوح بودند که یک یا چند نفرشان تصور نمودند عیسی را بعد از مصلوب شدن زنده دیده‌اند و دیگران را متقاعد کردند که این موضوع حقیقت دارد. این فرضیه در اصطلاح به نام «فرضیه رؤیا» معروف گردیده و به طرق متعددی پیشنهاد شده است ولی بهترین آنها تشریحی است که رنان کرده؛ مریم مجدلیه در اثر اندوه و آشفتگی زیاد باغبان را با مسیح اشتباه نمود و خیال کرد که او از مرگ برخاسته است و بعداً شاگردان را هم در این مورد با خود هم عقیده ساخت.

دوم اینکه: عیسی در اثر مصلوب شدن حقیقتاً نمرود، بلکه در حالیکه بیهوش بود از صلیب پائین آورده شد و بعد در قبر به هوش آمده موفق گردید از آن بیرون خزیده به جای خلوتی برود و استراحت نماید و به فاصله کمی بعد از آن وفات یافت و شاگردان ساده لوح این واقعه را با قیام اشتباه کردند.

لازم است خواننده عزیز توجه فرماید که برای طرفداری از هر یک از این فرضیه ها باید ساده لوحی شاگردان را زیاد و حتی خارج از تصور بدانیم. ولی وقتی می گوئیم برای اثبات این سادگی چه دلیلی وجود دارد، یگانه جوابی که داده می شود این است که یهودیان آن دوره اعتقاد زیادی به اعمال غیرطبیعی و شیطانی داشته اند. قبلاً فرضیه دوم را مورد بحث قرار می دهیم.

فرضیه نمودن عیسی:

تصدیق می کنم که ممکن بود کسی که مدتی بالای صلیب آویخته شده، بعد از پائین آوردن و معالجه دقیق؛ شفا یابد. یوسفوس به ما خبر می دهد که این قضیه برای یکی از دوستانش اتفاق افتاده؛ هر چند که استثنائی بوده است، زیرا از میان سه نفری که مصلوب شدند، دو نفرشان با وجود معالجه جان سپردند. ولی در مورد عیسی، بی ایمانان باید به خاطر داشته باشند که او در دست دشمنانش بود و چون او را

بعنوان جانی علناً مصلوب ساختند، می باید تمام احتمالات شفا و خروج او را از قبر داده باشند. البته صحیح است که مطابق خبر اناجیل پیلطس جسد او را به دوستانش داد و این موضوع از شهادت خود آنها معلوم می شود، ولی چون بی ایمانان اناجیل را سند تاریخی نمی دانند، در این مورد هم نمی توانند از آن به سود خود استفاده نمایند. با وجود این اگر اشاره انجیل را در این باره قبول می کنند، باید توضیح آن را هم قبول نمایند که می گوید قبل از اینکه پیلطس جسد را تسلیم دوستان عیسی نماید، برای اینکه یهودیان را مطمئن سازد که او مرده است، کاملاً از او مراقبت کرده بود و بعد او را در قبری دفن کردند که در آن با سنگ بزرگی مسدود شد. ولی کسانی که این فرضیه را پیشنهاد می نمایند، نمی توانند انکار کنند قبری که در صخره ای بنا شده جای خوبی برای شفا کسی که مصلوب و به نحوی بیهوش شده که با مرگ مشتبه گردیده، نمی باشد. اگر این را هم ممکن بدانند، باز با مشکل بزرگی روبرو می شوند و آن این است که کسی که بدین نحو زخمی شده و در این وضعیت تأسف آور باشد، بتواند از جایی که با سنگ بزرگی مسدود است خارج گردد و بعد موفق شود که به منزل یکی از دوستانش پناه برده، خود را از چشم دشمنان دیرینش پنهان سازد.

ولی چون از مسیح در تاریخ بعد از مصلوب شدن ذکر نمی شده،

مگر در صورتی که قائل به زنده شدن او باشیم، بی‌ایمانان مجبورند قبول نمایند که مسیح به فاصله بسیار کمی از به دار آویخته شدن، از فرط ضعف مرده است. مسلم است که اگر او از قبر خارج شده بود، می‌باید در پناهگاه بسیار امنی نگاهداری شده باشد زیرا کسانی که درخواست مصلوب کردن او را نموده بودند اگر کمترین سوءظنی در مورد فرار مسیح پیدا می‌کردند، او را راحت نمی‌گذاشتند. در نتیجه، شاگردانش تا موقعی که او را به جای امن و دوری نفرستاده بودند، جرأت بیان کلمه‌ای درباره قیام او نمی‌داشتند این موضوع، همانطوری که اشخاص با تجربه می‌دانند، ایجاد مشکلات زیادی می‌کرد و در این حالت یک یا چند نفر از پیروان عیسی مجبور به وجدان‌کشی می‌شدند.

بعلاوه، اگر عیسی در پناهگاهی زندگی کرده بود، در این صورت شاگردانش یا به او دسترسی داشتند یا نداشتند. در حالت اول غیرممکن بود آنها شخصی را که به تدریج شفا می‌یافت، با شخصی که قیام کرده بود اشتباه نمایند و یا کسی را که در اثر صلیب نزدیک به مرگ بود، مسیح موعود اسرائیل بدانند. ولی اگر آنها عیسی را بعد از مرگ هرگز ندیدند، این عقیده که به قیام او ایمان آورده بر همین ایمان کلیسا را بنا و تکمیل کردند. باور نکردنی‌تر از این است که بگوئیم تمام معجزات کتاب مقدس منطبق با حقیقت است.

اما مسیحی که از قبر بیرون خزیده و به گوشه‌ای پناه برده باشد، آن کسی نبود که بتواند احتیاجات جامعه‌ای را که در اثر مصلوب شدن او از هم پاشیده شده بود، برآورد. پیروانش انتظار داشتند که او به زودی پادشاه شود و اینک صلیب، یگانه تختش بود و کلیه انتظارات آنها برای پادشاهی ظاهری و جسمانی او از بین رفت. دلایل مسلم تاریخی ثابت می‌کنند که بعد از اینکه عقیده به مسیح بودن عیسی در اثر مصلوب شدن او از بین رفت، کلیسا فوراً حیات جدیدی یافت. هیچ چیز دیگری غیر از قیام، یا عملی که با آن مشتبه شود، برای این مقصود مفید نبود. می‌باید واقعه‌ای فوری رخ داده باشد والا کلیسا با پانی خود در قبر مدفون می‌گردید. بنابراین، برای اینکه کلیسا بنا شود لازم بود عقیده قدیمی درباره مسیح تغییر یابد. یا کلیسا می‌باید معدوم شود یا عقیده دیگری درباره مسیح اتخاذ کند. اگر تاکید شود که عیسی بعد از مصلوب شدن شفا یافت و در پناهگاهی زندگی کرد و شاگردانش این واقعه را با قیام اشتباه کردند، من به نام عقل سوال می‌کنم که حتی اگر فرض کنیم یکی از شاگردان تا این اندازه ساده‌لوح بود که چنین اشتباهی کرد، آیا تا چه اندازه ممکن بود چنین اشتباهی پیشرفت کرده، حتی به وسیله تمام ایمانداران با گرمی پذیرفته شود و آنها هم کلیسا را بر این ایمان بنا کنند؟ حقیقت این است که فرصت کافی برای توسعه این وهم وجود نمی‌داشت، زیرا در

طی این مدت کلیسا در اثر عدم اتحاد منهدم میشد. سوال من اینست که آیا ممکن است قبول کرد که یکی از شاگردان او بدون اینکه او را دیده باشد به قیام او از مرگ ایمان بیاورد؟ و آیا این جسارت را می‌داشتند که کلیسا را بر این اساس که او مسیح روحانی است بنا کنند، در حالی که بر تمام مشکلات آینده واقف بودند، بدون اینکه این را فرمان خداوند خود دانسته و به کمک او برای پیروزی اطمینان داشته باشند؟ ساده‌لوحی هر قدر هم زیاد باشد باز حدی دارد، و ساده‌لوحی که در اینجا فرض شده خارج از حدود امکان است. ولی، علاوه بر اینها این فرضیه مسموع نخواهد بود، مگر اینکه بگوییم یا عیسی شفای تقریبی خود را با قیام اشتباه کرده‌یا اینکه به خود اجازه وجدان‌کشی داده است و می‌دانیم که حتی بی‌ایمانان نیز جرأت ندارند صریحاً این عمل را به مسیح نسبت دهند.

فرضیه رویا:

حال اجازه بفرمائید درباره راه حل دیگری که وجود دارد، صحبت کنیم. می‌گویند ایمان به قیام عیسی در اثر ساده‌لوحی شاگردان و ناشی از تصورات و رویاهای آنها بوده و چون شاگردان این رویاها را با وقایع حقیقی اشتباه کردند، متقاعد شدند که عیسی را بعد از زنده

شدن دیده و با او صحبت کرده‌اند. قبل از شروع به بحث، اجازه بفرمائید توجه خواننده را به حقیقت بسیار مهمی جلب نمایم و آن این است که بنا بر خصوصیات تاریخی موضوع، کسانی که این فرضیه را دلیل کافی برای بیان علت ایمان به قیام می‌دانند، ناچارند این نکته را هم توضیح دهند که چرا این عقیده پایه بنای کلیسا شد. بی‌ایمانان به این قسمت به سختی توجه می‌کنند.

با وجود این، اجازه بدهید برای امکان ادامه بحث، فرض کنیم که شاگردان عیسی آخرین درجه حماقت و تعصب را دارا بوده‌اند، ولی باید متوجه بود که این فرض دلیل قبول این موضوع نیست. من کاملاً قبول می‌کنم که ایمان به موضوعات خارق‌العاده به سرعت در بین افراد بشر توسعه پیدا کرده، حکایت‌های عجیب و غریب بدون دلیل یا با دلایل ضعیف مورد قبول واقع می‌شوند.

تقریباً به آسانی می‌توان به اشخاص قبولاند که روحی دیده‌اند و آسان‌تر خواهد بود اگر بخواهیم ثابت کنیم که دیگران آن را مشاهده کرده‌اند. ولی واقعه عجیبی وجود دارد که حتی ساده‌لوح‌ترین اشخاص هم از قبول آن خودداری می‌کنند، یعنی شخصی را که حقیقتاً مرده است با بدن حقیقی زنده دیده و با او صحبت کرده‌اند. گمان نمی‌کنم بتوان کسی را یافت که اطمینان داشته باشد با شخصی که مرده است، نه با روح او بلکه با خود او صحبت کرده است. حتی بت‌پرستان قدیم

که تا اندازه زیادی به وقایع خارق‌العاده عقیده داشتند، اگر کسی چنین واقعه‌ای را ذکر کرده آن را ممکن می‌دانست، او را مسخره می‌کردند. می‌دانیم که چند داستان درباره کسانی که از جهان دیگر برگردانیده شدند، از بت‌پرستان قدیم باقی مانده، ولی این داستانها به وسیله شعرای دانشمند در قرون بسیار قدیم نوشته شده‌اند. ولی در موضوع مورد بحث ما، تاریخ فرصت کافی نداده است تا در اثر این مرور زمان عقیده به قیام به تدریج ایجاد شود.

پس حقیقتی که در این مورد منکرین قیام به آن امید دارند، کدام است؟ جز این نیست که اشخاص متعددی می‌باید ایمان داشته باشند که منفرداً و مجتمعاً عیسی را در عرض چند روز یا چند هفته بعد از مصلوب شدن زنده دیده و بعلاوه با او صحبت هم کرده‌اند. بگذار خواننده خود تصور نماید که چقدر حماقت لازم است تا عده‌ای مرد و زن ایمان آورند که نه تنها با کسی که علناً اعدام شده و بدنش در قبر بسیار نزدیکی موجود بود، صحبت کرده و او را دیده‌اند، بلکه اقدام به تاسیس بزرگترین و مقدس‌ترین و با نفوذترین انجمن‌هایی که در جهان بوجود آمده است، نموده و در این کار موفق هم شده‌اند.

سه شرط توهم:

به عقیده کسانی که فکر بشر را با دقت مورد مطالعه قرار داده‌اند،

سه شرط وجود دارد که در اثر آنها توهم فکری و اشتباه کردن تأثیرات داخلی با حقایق خارجی ایجاد می‌شود. این سه شرط عبارتند از: تمایل، عقیده راسخ و انتظار. واضح است که در مورد شاگردان خداوند ما، اگر هم فرضاً این سه شرط موجود می‌بود، نتیجه‌ای که بدست می‌آمد کاملاً برخلاف نتیجه‌ای بود که طرفداران فرضیه رویا اظهار می‌دارند:

۱- تمایل مهم آنها پادشاهی و حکومت جسمانی مسیح بود، ولی مصلوب شدن او بدبختی بزرگی برای آنها شمرده می‌شد. کوچک‌ترین تصور مصلوبیت عزیزترین امید آنها را از بین می‌برد. بنابراین تمایلات آنان کاملاً عکس اظهار طرفداران فرضیه رویا بود.

۲- این عقیده راسخی که داشتند، به جای اینکه در رویا از خداوند زنده شده خود تعلیماتی یافته و کلیسا را بر پایه روحانی بودن سلطنت مسیح بنا کنند، باعث می‌شد که رویائی مطابق عقیده قدیمی اسرائیل درباره مسیح ببینند. اگر عقیده راسخ باعث ایجاد رویائی برای اشخاص ساده‌لوح گردد، مطابق عقیده قدیم آنها خواهد بود و چیز تازه‌ای خلق نخواهد کرد. هیچ چیزی به اندازه «عقیده راسخ» نمی‌تواند غیرقابل تغییر باشد. بنابراین، فرضیه مذکور ما را حتی یک قدم هم به طرف یافتن علت عقیده به روحانی بودن سلطنت مسیح و بنای کلیسا بر این پایه هدایت نمی‌تواند کرد.

۳- انتظار قیام را مسلماً هیچ کدام از شاگردان مسیح نداشتند. یگانه دلیلی که برای وجود انتظار قیام در شاگردان می‌توان یافت، پیشگوئی صریح مسیح است. ولی باید دانست که بی‌ایمانان عقیده‌ای به پیشگوئی ندارند. تنها این بیان مسیح که بعد از شهید شدن نیز خواهد زیست، نمی‌توانست آن حالت انتظار و تعصب را در آنها ایجاد کند که برای دیدن چنین روایی لازم است در حالی که جسد او در قبر در محافظت دوست یا دشمن بود. پس کوشش برای اثبات اینکه چنین روایی با کمک این سه اصل وجود پیدا کرده بی‌نتیجه است.

بسیار آسان است که محصلی در اطاق خلوت خود نشسته این فرضیه را اختراع کند که مریم مجدلیه در اثر غم و یأس باغبان را با مسیح اشتباه نموده خیال کرد که او از مردگان برخاسته است و در اثر تعصب و شوقی که داشت شاگردان را هم با خود هم عقیده ساخت. ولی کسانی که تجربیات حقیقی و عملی دارند می‌دانند که گفتن این مطلب خیلی آسان‌تر از انجام آن است. چگونه ممکن است قبول کرد که زن متعصبی بتواند عده‌ای را متقاعد نماید که شخصی که فقط چند روز پیش اعدام شده و بدن او هنوز در قبر بود، زنده شده و با بدن حقیقی به او ظاهر گردیده است؟ چطور قبول کنیم که آنها هم حرف او را بدون اینکه تحقیق بیشتری نمایند، پذیرفتند؟ آیا آنها، بدون اینکه

خودشان او را دیده باشند، این حرف را قبول کردند؟ آیا همه آنها در منتهای ساده‌لوحی در حالی که بدن مسیح هنوز در قبر بود، توانستند روایی دربارهٔ مسیح زنده دیده و آن را با واقع اشتباه نمایند؟ به نام فلسفه تاریخ ما را به قبول چه عقایدی دعوت می‌کنند.

بعلاوه آیا می‌خواهند به ما بقبولانند که شاگردان او بدون اخذ قدرت از وی موفق شدند کلیسا را بر پایهٔ روحانی و نامرئی بودن مسیح، به جای جسمانی و ظاهری بودن او، بنا نمایند و شخص او را مرکز این موسسه قرار داده کلیسای جهانی را پی‌ریزی کنند؟ در اینجاست که با مشکلات بی‌حد فرضیهٔ رویا مواجه می‌شویم.

لازم است بار دیگر توجه شما را به این حقیقت جلب نمایم که کسانی می‌گویند اعتقاد به قیام در اثر ساده‌لوحی پیروان عیسی بوده، لازم است نه تنها دلیلی برای این ایمان بیاورند، بلکه باید علت ایجاد کلیسا را بر پایهٔ روحانی بودن مسیح، به جای جسمانی بودن او بیان کرده، همچنین علت تغییرات مهمی را که در نتیجهٔ این پیشآمد بوجود آمده، توضیح دهند. می‌دانم باز هم اصرار خواهد شد که شاگردان ساده‌لوح عیسی، با وجود اینکه بدن او هنوز در دست دوستان یا دشمنانش بود، تصور کردند که به آسمان بالا برده شده و از آنجا در مدت کمی در جلال مسیحانی خود بطوری که همه ببینند مراجعت خواهد کرد. در عین حال لازم بود کلیسا اتحاد خود را حفظ

کند و این موضوع فقط با این اعتقاد که عیسی، مسیح و پایه‌ کلیسا است ممکن بود. با وجود اینکه روزها و ماهها بلکه سالها گذشت از رجعت مسیح خبری نبود. برای جلوگیری از اضمحلال کلیسا تجدید بنای پایه آن بسیار ضروری بود. ولی حقیقت مسلم تاریخی این است که کلیسا به جای ضعیف شدن بعد از مرگ بانیش، به سرعت رشد و نمو کرده توسعه یافت. بدین جهت، این تجدید بنا به زودی اثر خود را ظاهر ساخت. آیا ممکن است قبول کرد که شاگردان بتوانند این قدم بزرگ را بردارند بدون اینکه مطمئن باشند دستورهای صریحی از استاد خود در این باره دریافت کرده‌اند؟ آیا می‌توان باور کرد که گروهی جاهل و متعصب آنقدر عاقل بوده‌اند که تحولات عظیمی ایجاد کرده در نتیجه آن کلیسای مسیح را برپا سازند و این تاثیرات عظیم را که بر جهان داشته است باعث شوند؟

اجازه بفرمائید به فرضیه رویا برگردیم. ما را به قبول چه عقیده‌ای دعوت می‌کنند؟ به جای قبول قیام بعنوان یک حقیقت مسلم، حقیقتی که برای توضیح علل حوادث تاریخی کلیسا کافی به نظر می‌رسد، ما به قبول این عقیده دعوت می‌شویم که شاگردان عیسی درباره استاد خود، بعد از مصلوب شدن، رویاهائی دیده و آن را با حقیقت اشتباه کرده‌اند. در این صورت، می‌بایست نه تنها یک رویا، بلکه چندین رویا و نه به تنهایی و انزوا بلکه مجتمعاً دیده باشند. شهادت پولس رسول

در این باره صریح و وسائل کسب اطلاعات او زیاد بوده است. آیا کسی جرأت خواهد کرد که با وجود اینکه رسالات او در دست است، مطالبی را بنویسد که خود اختراع کرد؟ او به ما اطلاع می‌دهد که ملاقات‌های خصوصی با پطرس و یعقوب داشته است و همچنین می‌گوید که این دو رسول ایمان داشتند که عیسای زنده شده را دیده‌اند. آیا او این اطلاع را وقتی که پانزده روز با پطرس بوده و با یعقوب ملاقات نمود از آنان کسب نکرد؟ همچنین پولس به ما خبر می‌دهد که در وقت دیگر لااقل با یکی از رسولان یعنی یوحنا، ملاقات کرده است و اضافه می‌کند که یازده رسول هنگامی که در یکجا جمع بودند، در دو وقت مختلف استاد زنده خود را دیدند. بعلاوه اطلاع می‌دهد که عیسی در وقت دیگر که شاگردان در یکجا جمع شده و بالغ بر پانصد نفر بودند، به آنها ظاهر شد. آیا تمام این ظهورها رویا بود؟ آیا تمام شاگردان رویا دیده آن را با حقیقت اشتباه کردند؟ وقتی آنها تصور کردند که تنها یا با هم استاد زنده شده خود را دیده‌اند، آیا یکی از آنها از وی سوالی نکرد و اگر کرد آیا جواب هم رویا بود؟ آیا می‌توان قبول کرد در چنین موقعیتی از او سوال نکردند که در آینده چه طریقی را پیروی خواهد کرد و چه راهی را مایل است که شاگردان برای ادامه کار وی در پیش گیرند؟ اینکه از او هیچ سوالی نکردند کاملاً غیرقابل قبول است. برای سوال خود یا جواب دریافت کردند یا

نکردند. اگر جوابی نیافتند این موضوع زود شایع می‌شد. اگر خیال کردند که جوابی دریافت داشته‌اند، می‌باید تمام توهم باشد، یعنی یک مکالمهٔ روایی داشته‌اند.

این حقیقت که کلیسا در مدت کمی بعد از مصلوب شدن بنا شد، ثابت می‌کند که پیروان عیسی می‌باید ایمان داشته باشند که با استاد زنده شدهٔ خود صحبت کرده‌اند و او به آنان دستورهای صریحی دربارهٔ تشکیل کلیسا و طرز اینکار به آنها داده است. زیرا بطوری که ذکر شد، بدون ایمان به دریافت چنین دستوری هیچگاه جرأت تأسیس کلیسا بر پایهٔ قیام و روحانی بودن مسیح و مواجهه با آن همه مشکلات را نمی‌داشتند. ولی اگر ایمان به قیام در نتیجهٔ ساده‌لوحی بوده، دستورهائی هم که ایمان به دریافت آن داشتند و آن را با کمال موفقیت عملی کردند، می‌بایست توهم محض و مخلوق تصورات خودشان باشد. از این گذشته می‌باید تمام آنها تصور کرده باشند که بیانات مشابهی را شنیده‌اند، زیرا در غیر این صورت اختلافاتی دربارهٔ نقشهٔ بنای کلیسا بوجود می‌آمد.

قبول این نوع فرضیه‌ها بعنوان علت حوادث واقعی، مستلزم ساده‌لوحی بیشتر از این است که بی‌ایمانان به پیروان اولیهٔ مسیح نسبت می‌دهند. با توجه بیشتری فهمیده می‌شود که ایمان به قیام، مانند قبول داستان‌های معمولی دربارهٔ ارواح و عجایب دیگر، چندان

آسان نبوده است. وجود یا عدم این اعتقادات چندان مهم نیست، ولی ایمان به قیام با وجود مشکلات زیاد، قدرتی کافی برای تشکیل و توسعهٔ کلیسا داشت. بنابراین، این عقیده ناشی از احساسات کسانی نبوده است که در اثر ایمان به آن کاری انجام نداده‌اند، بلکه همین ایمان بوده که موسسه‌ای را که نوزده قرن از عمرش سپری شده و بیش از هر موسسهٔ دیگری در بشر تأثیر داشته، حفظ کرده است. این ایمان چنان توسعه‌ای پیدا کرد که در عرض کمتر از هفتاد سال در تمام شهرهای مهم امپراطوری روم بر پایهٔ محکمی استوار گردید و با شهدای خود لیاقتش را ثابت کرد. در کدام قسمت از تاریخ می‌توان اجتماعی را یافت که پایه‌اش قیام شخصی باشد که علناً اعدام شده و بدین طریق ثابت کرده که سلطان ملکوت خداست؟ آیا وادار کردن عده‌ای زن و مرد به قبول این عجایب آسان است؟ کجا می‌توان چنین موسسهٔ بزرگی را یافت که حسن تأثیر آن بر فکر بشر از تأثیر تمام موسسات دیگر بیشتر بوده و بر پایهٔ این عجایب بنا شده باشد؟ می‌خواهم بدانم تمام این داستان‌هایی که دربارهٔ روح و عجایب وجود دارد، برای اصلاح بشر چه سودی داشته‌اند؟ همهٔ ما در این دورهٔ جدید مطالب زیادی راجع به مراوده با ارواح و عجایب آن شنیده‌ایم ولی آیا بر این پایه موسسهٔ بزرگی تأسیس شده یا در آتیه خواهد شد؟ آیا تمام بنی نوع بشر یا عده‌ای در اثر آن بهتر و داناتر شده‌اند؟

در مقابل این سوالات فقط یک جواب وجود دارد. معرفت الروح با تمام ادعائی که برای حل مسائل جهان نامرئی و عجایب آن دارد، کاری از پیش نبرده و بشر را مقدس‌تر و داناتر ننموده و کوچکترین کشفی که باعث توسعه تقوی و دانش او باشد، نکرده است. ولی دربارهٔ بشارت قیام، بزرگترین مبشر مسیحی به کسانی که معرفت واقعی به این حقایق داشته‌اند، در اول یکی از رسالات خود، که بیست و سه سال بعد از مصلوبیت مسیح نوشته چنین می‌گوید: «چون اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر امید شما را در خداوند یا عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنم، زیرا که ای برادران و ای عزیزان خدا، از برگزیده شدن شما مطلع هستم زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشد، بلکه با قوت و روح‌القدس و یقین کامل، چنان که می‌دانید که در میان شما چگونه مردمان شدیم و شما به ما و به خداوند اقتداء نمودید و کلام را در زحمت شدید با خوشی روح‌القدس پذیرفتید به حدی که شما جمیع ایمان‌داران مکادونیه و اخائیه را نمونه شدید، به نوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونیه و اخائیه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت، به قسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوئیم ... و به چه نوع شما از بت‌ها به سوی خدا بازگشت کرده‌اید، تا خدای حی حقیقی را بندگی نمائید، و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از

مردگان، برخیزانید یعنی عیسی مسیح را.» (اول اتسالونیکیان ۱ : ۳-۱۰) و چهار سال بعد از آن تاریخ، به عدهٔ دیگری که توسط او ایمان آورده بودند، نامه‌ای نوشته توضیح می‌دهد که قبل از مسیحی شدن به تمام گناهان آلوده بودند: «و بعضی از شما چنین می‌بودید، لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده‌اید، به نام عیسی خداوند و بروح خدای ما.» (اول فرتیان ۶ : ۱۱)

یگانه راه حل قابل قبول:

بنابراین از سه راه حلی که بیان کردیم، فقط اولی قابل قبول است. عیسی از مرگ برخاست. اگر این حادثه حقیقی و واقعی باشد، تمام وقایع تاریخ کلیسا را توضیح داده، دلیلی منطقی برای اساس کلیسا محسوب می‌گردد. فرضیه‌های دیگر کاری نمی‌توانند کرد مگر اینکه فلسفه‌های ضعیفی را که محتاج ساده‌لوحی بی‌حد می‌باشد به ما ارائه دهند.

تاریخ حقیقی انجیل:

اکنون در موقعیت قرار داریم که می‌توانیم اهمیت و ارزش انجیل را از لحاظ اسناد تاریخی مورد بحث قرار دهیم. چون حقایق فوق‌الذکر با دلایلی که به کلی از انجیل مستقل بود ثابت شد، سودی نخواهد

داشت که بی‌ایمانان بگویند آن قسمت از اناجیل را که مربوط به قیام است اشخاص مجهولی چندین سال بعد از مسیح نوشته‌اند، زیرا اثبات حقیقت قیام بدون استفاده از دلایل اناجیل بعمل آمده است. بنابراین، اگر برخاستن مسیح از مرگ حقیقی باشد، در این صورت احتمال غیرممکن بودن معجزات اناجیل، که به عقیده بی‌ایمانان بدون اساس‌اند، از بین خواهد رفت، و حتی احتمال اینکه عیسی مسیح معجزه کرده‌از عدم انجام آن بیشتر خواهد بود. بنابراین می‌توان اناجیل را بعنوان اسنادی قبول کرد که در آن نویسندگانش خاطراتی از زندگی عیسی مسیح و تعلیمات و اصول مسیحیت را جمع‌آوری کرده‌اند. گزارشهای آنها هرچند قطعه قطعه می‌باشد ولی داستانهای واقعی است. این گزارشها برای مباحثه و مشاجره نوشته نشدند، بلکه برای بنای ایمان‌داران، و هر خواننده‌ای باید به این موضوع توجه داشته باشد. ایراد شده است که حکایات آن به سختی قابل مطالعه کامل با یکدیگر است. اقرار می‌کنم که این موضوع حقیقت دارد و این امر نتیجه خصوصیات آن دسته از نوشته‌هایی است که اناجیل هم جزو آنها هستند یعنی نوشته‌هایی که یک دوره تاریخ منظم نبوده بلکه خاطرات مذهبی است و ادعا ندارند که ما را به یک رشته تاریخ کامل آشنا می‌سازند. موضوع غائی که برای نویسندگان اناجیل پیش آمد، دفاع در مقابل مخالفین بود. در گزارشهای خود راجع به قیام، ما را

درباره تمام شرایط و ایرادات قانع می‌کنند. حوادث روز عید قیام می‌باید باعث هیجان عظیم پیروان مسیح شده باشد و در گزارشهایی که در سه انجیل اول می‌دهند همین حالت در آنها دیده می‌شود. این همان است که در صورت اصلی بودن این شهادت می‌باید باشد، و در غیر این صورت ثابت می‌شد که نویسندگان آنها برای جواب دادن به ایرادات و رفع مشکلات تبانی کرده‌اند. اجازه بدهید گفتار یکی از شکاکان جدید را در این باره بشنویم: «عیب‌جوئی کردن درباره جزئیات بی‌ارزش بی‌فایده است. تمام تواریخ درباره نکات کوچک با یکدیگر دارای اختلافاتی هستند. این موضوع از خصائص هر تاریخی که نوشته شده، از زمان هرودوت تا زمان حاضر، می‌باشد.»

بنابراین، بگذارید تمام بی‌ایمانان برای اظهار نظر درباره حقایق مهم انجیل شرکت کرده این کار را همانطوری که درباره تواریخ دنیوی عملی می‌شود، انجام دهند. اجازه ندهید درباره نکات بی‌اهمیتی که مربوط به معجزه است عیب‌جوئی کنند، بلکه برای رأی درباره صحت و سقم معجزه بزرگ قیام مسیح، که نویسندگان عهد جدید آن را شرط وجود مسیحیت دانسته‌اند، شرکت نمایند زیرا اگر ثابت شود که پایه تاریخ این واقعه سست است، کلیسای مسیح می‌باید تجزیه و ویران شده باشد. ولی اگر عیسی مسیح از مرگ برخاسته است، علی‌رغم تمام ایرادات بی‌ایمانان که بر آن وارد می‌شود و ادعاهایی که

دربارهٔ اختلاف حکایات اناجیل وجود دارد، مسیحیت می‌باید مکاشفهٔ
الهی باشد. ۳ آوریل ۱۹۵۴

اینکه در مدت کمتر از بیست و هشت سال
بعد از مصلوب شدن، تمام کلیسای مسیح
و همه فرقه‌های آن ایمان داشتند که یگانه
علت جود کلیسا این حقیقت بوده که عیسی
مسیح از مرگ برخاست.

Scanned by

<http://www.ketabhayemasihi.blogfa.com>